

Exploring and Analyzing the
Character of Bahram in *Haft Peykar*
Nezami The basis of the Heroic
Awakening Theory Inside

Majid Sarmadi^{*}/ Parvin Naghdi^{**}/
Raziyeh Bayat^{***}

بررسی و تحلیل شخصیت بهرام در هفت پیکر
نظامی بر پایه نظریه بیداری قهرمان درون

مجید سرمدی^{*} / پروین نقدی^{**} / راضیه بیات^{***}

دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰/۳

پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۱۴

چکیده

خاتم کارول پرسون با توجه به نظرات یونگ مبنی بر تأثیر کهن‌الکوه‌ها در سفر تفرد بشری، دوازده کهن‌الکوهی شخصیت را مطرح کرد و این سفر را به شکل سه مرحله سفر قهرمان یعنی: تدارک، سفر و بازگشت توصیف کرد و به این نتیجه رسید که هر انسانی با قرار گرفتن در این سفر و با هدایت و راهنمایی کهن‌الکوه‌ای دوازده‌گانه می‌تواند به خویشتن حقیقی خود دست یابد. یکی از داستان‌های دل‌انگیز در ادبیات فارسی داستان سلوک بهرام گور در هفت پیکر نظامی است که کاملاً منطبق با مراحل سه‌گانه خودشناسی و تفرد در روان‌شناسی پرسون است که می‌تواند به عنوان کهن‌الکوهی برای از بین بردن تضاد زندگی انسان معاصر امروز معرفی شود. در این داستان قهرمان (بهرام) با راهنمایی و تکامل کهن‌الکوه‌ای معصوم، پیغمبر، جنگجو و حامی، برای سفر اسطوره‌ای آماده می‌شود و با ارزی کهن‌الکوه‌ای جست‌وجوگر، عاشق، ویرانگر و آفریننده در آرمان‌شهر گنبدی‌های هفت‌گانه، جهان درونی خود را می‌کاود و به خویشتن حقیقی دست می‌یابد و در بازگشت با یاری کهن‌الکوه‌ای حکمران، ساحر، فرزانه و لوده، قلمرو پادشاهی خود و جهان پیرون را دگرگون می‌کند و به روشن‌بینی و رستگاری دست می‌یابد.

کلیدواژه‌ها: نقد کهن‌الکوهی، سفر قهرمانی، بیداری قهرمان درون، هفت پیکر نظامی، بهرام.

Abstract

According to Jung's views on the influence of archetypes on the journey of human individuality, Ms. Carol Pearson presented twelve archetypes of personality and described this journey as three stages of the hero's journey: preparation, travel and return. It turned out that every human being can reach his true self by being on this journey and with the guidance of the twelve archetypes. One of the heartwarming stories in Persian literature is the story of Bahram Gour's behavior in the seven military bodies, which is completely consistent with the three stages of self-knowledge and individuality in Pearson's psychology, which can be introduced as a model for eliminating the contradiction of contemporary human life. Be. In this story, the hero (Bahram) prepares for a mythical journey with the guidance and evolution of archetypes (innocent, orphan, warrior, patron) and with the energy of archetypes (seeker, lover, destroyer, creator) in the utopia of the seven domes, his inner world. Explores and achieves true self, and in return, with the help of archetypes (ruler, sorcerer, sage, looter), transforms the realm of his kingdom and the outside world, and attains enlightenment and salvation

Key word: Ancient Pattern Criticism, Championship Travel, Awakening the Heroes Within, *Haft Peykar* Nizammi, Bahram.

* Associate Professor of Persian Language and Literature, Payame Noor University of Karaj (Corresponding Author).

** Master of Persian Language and Literature, Payame Noor University of Karaj

*** Master of Persian Language and Literature, Payame Noor University of Karaj

* دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول). Ms1_ir@yahoo.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور Ndarya78@gmail.com

*** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه پیام نور Bsomayeh41@gmail.com

مقدمه

در اوایل قرن بیستم کارل گوستاو یونگ نظریه استفاده از کهن‌الگوها را به منظور روشن‌تر کردن اجزای شخصیت رواج داد. او بر این عقیده بود که وجود شکل‌های کلی و جهان‌شمول که تجربه‌ها و عواطف را هدایت می‌کنند، به الگوهای رفتاری متعارف و شناخت‌پذیر با نتایج احتمالی خاص می‌انجامد.

ایشان با توجه به نظرات یونگ مبنی بر تأثیر کهن‌الگوها در سفر تفرد بشری، دوازده کهن‌الگوی شخصیت را مطرح کرد و به این نتیجه رسید که هر انسانی برای یافتن خویشتن خود و دگرگونی جهان درونی‌اش به سفر هزارلا و مارپیچ گونه‌ای می‌پردازد و در این سفر توسط راهنمایان درونی یا کهن‌الگویی هدایت می‌شود تا به گنج نهان درونش دست یابد. ایشان با مطرح کردن در این دنیای امروز، انسان معاصر را دارای تضاد درونی می‌داند که با اینکه تا به حال به شیوه‌هایی زندگی کرده است که تا کنون زندگی نشده است و هر روز جهان خود را از نو می‌آفرینند، اما اغلب کارهایش تهی و بی‌ریشه به نظر می‌رسد. انسان امروز برای فراگذشتن از این حالت نیاز دارد که همزمان در گذشته و ابدیت ریشه بدواند به همین علت، اسطوره قهرمان در جهان معاصر را بسیار مهم می‌داند (پیرسون، ۱۷:۱۳۹۳).

یکی از داستان‌های حماسی، داستان هفت پیکر نظامی و داستان سلوک بهرام است و الگویی کهن و ابدی که معنای ماهوی انسان بودن را به ما می‌آموزد. انگاره انسان کلی یا کهن‌الگوی

داستان‌های آموزنده و حکایات اخلاقی دارای ماهیت اسطوره‌ای هستند که با دقیقی ماندگار شرایط روان‌شناسانه ما را ترسیم می‌کنند و الگویی برای شیوه زندگی به ما ارائه می‌دهند. «این داستان‌ها، حقایق کامل و بی‌زمان را برای ما نقل می‌کنند که این نوع خاص ادبیات توسط فرد خاصی نوشته یا خلق نشده، بلکه قوّه تخیل و تجربه کل یک فرهنگ خلقوش کرده است. بنابراین، افسانه‌ها و اسطوره‌ها یک تصویر جمعی و مشترک را به تصویر می‌کشد و چیزهایی به ما می‌گوید که درباره همه انسان‌ها صادق است» (جانسون، ۱۳۹۱، ۷:۱۳۹۱).

این اساطیر و افسانه‌ها که نمودگر طرز نگاه پیشینیان به نشناخته‌های پر رمز و راز هستند، در بسیاری از موارد دارای عناصر و زیرساخت‌های مشترکی است که محتوای «ناخودآگاه جمعی» بشر را تشکیل داده و با عنوان «کهن‌الگو» قابل تبیین و بررسی است. این کهن‌الگوها به شکل انرژی، در درون زندگی روانی و ناخودآگاه تمامی مردم در همه جا قرار گرفته‌اند، هم درون و هم بیرون جان انسان وجود دارند. بنابراین، می‌توانیم این کهن‌الگوها را با مراجعته به درون یعنی در رؤیاها، تخیلات و یا حتی کارهایمان بیابیم یا با مراجعته به بیرون، یعنی در افسانه، اسطوره، هنر، ادبیات و دین و همچون فرهنگ‌های ابتدایی با توجه به صور فلکی در آسمان و مجموعه پرندگان و حیوانات در زمین پیدا کنیم. در نتیجه آنها تصاویر قهرمان درون و بیرون از ما را ارائه می‌دهند (پیرسون، ۲۴:۱۳۹۳).

تقریباً به رویکردی عادی در نقد روان‌شناسی متون تبدیل شده است، اما در میان علم روان‌شناسی گاه رویکردهای عملی و کاربردی هست که کمتر در حوزه نقد روان‌شناختی آثار ادبی شناخته و استفاده شده است. یکی از این شیوه‌های علمی و عملی در تحلیل روان‌شناسی شخصیت، رویکرد کارول. اس پیرسون و هیو. کی مار با عنوان «کهن‌الگوی بیداری قهرمان درون» است، با اینکه تحقیقاتی درباره زمینه مورد نظر این پژوهش، یعنی هفت پیکر اثر نظامی از زوایای چند صورت گرفت، اما تا کنون هیچ پژوهشی درباره تحلیل شخصیت بهرام بنابر نظریه «بیداری قهرمان درون» پیرسون انجام نشده است که می‌تواند رویکردی کاملاً تازه در حوزه بینارشتهای در ادبیات کلاسیک مهیا سازد. پژوهش‌های زیر در ارتباط با موضوع فوق به نگارش در آمده است.

۱. مظفری (۱۳۹۲): بررسی و تحلیل روان‌شناسی شخصیت در ده رمان بر جسته معاصر فارسی (رمان‌های شاخص قبل از انقلاب اسلامی) با تأکید بر کهن‌الگوهای بیداری قهرمان درون. در این رساله کهن‌الگوهای ده رمان برگزیده معاصر مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. در این پژوهش نشان داده شده است که کهن‌الگوها با تجلی در روح و روان برخی از شخصیت‌ها، قهرمانان داستان را به سمت تعالی و کمال سوق می‌دهند.

۲. عصاریان (۱۳۹۳): تحلیل کهن‌الگوی شخصیت سیاوش، فرود و کیخسرو در شاهنامه فردوسی بر اساس نظریه پیرسون - کی مارو در

خویشتن که در روان‌شناسی تحلیلی پیرسون از بنیانی ترین کهن‌الگوهای است، در تصویری که از بهرام گور در هفت پیکر می‌بینیم، به روشنی بازتابته است که به معنای دقیق کلمه، بازتابنده کلیت جهانی است که راوی در آن زندگی می‌کند. سیر زندگی بهرام گور در هفت پیکر با مراحل سه‌گانه خودشناسی و تفرد در روان‌شناسی پیرسون، یعنی تدارک (سفر خود)، سفر جان و سفر خویشتن (بازگشت) منطبق است. هفت پیکر، همان‌گونه که خواهیم دید، داستان سیر و سلوک بهرام است. برای به فرمان در آوردن جهان بیرون و درون (خود و جان) و دستیابی به خویشتن، به زیان کنایی کیمیاگری، مس وجود را به زر بدل می‌کند.

بنابراین پژوهش حاضر سعی دارد تا ضمن بررسی سفر قهرمانی بهرام به تحلیل کهن‌الگوهای شخصیت این قهرمان در بستر مراحل «سه‌گانه خودشناسی»، مطابق با نظریه «بیداری قهرمان درون» پیرسون پردازد و این اسطوره قهرمان کهن را به عنوان الگویی برای از بین بردن تضاد زندگی انسان مدرن به جهان معاصر معرفی کند تا بتواند ناشناخته‌های سفر را بشناسد و هرچه برای رویارویی با اژدهاهای خود، کشف گنج و بازگشت به منظور دگرگونی قلمروی پادشاهی لازم دارد، بیابد.

پیشینه تحقیق

استفاده از رویکردهای روان‌شناختی در تحلیل شخصیت‌های داستانی با ورود مبانی نظری فروید، آدلر، مزلو، یونگ و در عرصه ادبیات

روانی، سنگینی و متناسب، خوشرویی و بسیاری صفات مطلوب اجتماعی دیگر به کار می‌رود. «شخصیت» را بر مبنای صفت بارز، یا مسلط یا شاخص فرد نیز تعریف کرده‌اند و بر این اساس افراد دارای این‌گونه برداشت از شخصیت، در محدوده تیپ‌شناسی می‌گنجند (شاملو ۱۳۹۵: ۱۵-۱۶).

در حوزه روان‌شناسی هر کدام از رویکردهای موجود همچون زیست‌شناسی، روانکاوی، رفتارگرایی، شناختی و پدیدارشناختی، بر اساس تأکیدات خاص خود نگاهی متفاوت به انسان و شخصیت او داشته‌اند.

هر کدام از این رویکردها، با نگاهی خاص، سعی در شناخت انسان و شناسایی و پیش‌بینی رفتار او دارد و هر یک از «شخصیت‌ها» در چارچوب الگوی خود تعریفی کرده که باعث شده ارائه تعریفی جامع و یگانه که مورد اتفاق نظر تمام روان‌شناسان و متخصصان این حوزه باشد، غیر ممکن شود. با این وجود از بطن این نظرگاه‌های مختلف، اشتراکات و نقاط مشترک بسیاری قابل استخراج است که بدین صورت قابل جمع‌بندی می‌شود که «شخصیت»، مجموعه ویژگی‌هایی است که رفتار، افکار و احساسات فرد را در موقعیت‌های مختلف اجتماعی تعیین می‌کند و «شخصیت» به بی‌همتایی فرد اشاره دارد و در واقع ویژگی‌هایی است که باعث تمایز فرد از دیگران می‌شود (ریتا، ۱۳۹۰: ۵۱-۴۹).

«شخصیت»، این امکان را نیز فراهم می‌کند تا نحوه کنش و واکنش فرد در موقعیت‌های اجتماعی را پیش‌بینی کرد. عوامل زیادی مانند

این پژوهش نویسنده داستان کیخسرو و سیاوش را مورد تحلیل و بررسی کهن الگویی پیرسون در پستر سفر قهرمان جوزف کمپل قرار داده و نشان داده است که با تکامل کهن الگوها در درون شخصیت‌ها، شخصیت‌ها به گونه‌ای نمادین با مرگ به تکامل رسیده‌اند.

۲. قاسم‌زاده، سرباز (۱۳۹۲): تحلیل روان‌شناسی مدرنیستی رمان بی و تن بر مبنای نظریه بیداری قهرمان درون در این پژوهش شخصیت‌ها مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند و هر کدام از شخصیت‌ها نماد یکی از کهن الگوهای دوازده‌گانه پیرسون است.

چارچوب نظری پژوهش

۱. تعریف شخصیت

«شخصیت» را شاید بتوان اساسی‌ترین موضوع علم روان‌شناسی دانست؛ زیرا محور اساسی بحث در زمینه‌هایی مانند یادگیری، انگیزه، ادراک، تفکر، عواطف و احساسات، هوش و مواردی از این قبیل است. لغت شخصیت «personalite» از ریشه کلمه لاتین «persona» گرفته شده است. مفهوم اصلی و اولیه «شخصیت» تصویری ظاهری و اجتماعی است که بر اساس نقشی که فرد در جامعه بازی می‌کند، قرار دارد. یعنی در واقع، فرد به اجتماع خود، شخصیتی را ارائه می‌دهد که جامعه بر اساس آن، او را ارزیابی کند. در زمان ما و از دیدگاه عامه، همچنان این مفهوم از «شخصیت» به جای مفهوم کلی به کار برده می‌شود. از این لحاظ، شخصیت معادل با شهرت، حیثیت اجتماعی، خصوصیات پسندیده جسمی و

رفتارهایی است که کم و بیش در همه جا و نزد همه یکسان است. محتویات ناخودآگاه جمعی را کهن الگو می‌نامند» (یونگ، ۱۳۷۶: ۱۴). این کهن الگوها، شخصیت و ساختارهای درونی هستند که در سمبل‌ها، نقش‌ها و الگوهای فرهنگ‌های مختلف از قدیم شناسایی و مطرح شده‌اند. یونگ در اصل مراحل الگوهای باستانی را از طریق توجه به افسانه‌ها و قصه‌ها بررسی کرده است و می‌گوید درک این داستان‌های افسانه‌ای می‌تواند ما را در درک چگونگی روان کمک کند (اسنودن، ۱۳۹۲: ۱۰۳).

«به نظر یونگ، شخصیت از چندین عنصر و سامانه مستقل، اما مرتبط با هم تشکیل شده است. مهم‌ترین این سامانه‌ها عبارت‌اند از: خود، ناخودآگاه فردی، ناخودآگاه جمعی، عقده‌ها، کهن الگوها، نقاب، آئینه، آئیموس و سایه» (جانسون، ۱۳۹۵: ۱۰).

۲. روان‌شناسی تحلیلی پیرسون
کارول پیرسون دانش آموخته رشته روان‌شناسی است و در زمینه مدیریت انسانی به درجه پروفسوری رسیده است. او کتاب‌های زندگی برازنده من و بیداری قهرمان درون را به تألیف در آورده است. شراره پژوهش مطالب کتاب بیداری - قهرمان درون هنگامی در جان او درخشید که می‌خواست پایان نامه دکتری خود را ارائه دهد. این تعهد بیست سال او را به دنبال خود کشاند و موجب شد تا دوره‌های آموزشی و عملی متعدد و گوناگونی را در این گستره تجربه کند (پیرسون، ۱۳۹۳: ۹).

فرهنگ و وراثت که از خانواده گرفته می‌شود، روی ساخت «شخصیت» تأثیر می‌گذارد» (استوارت، ۱۳۸۶: ۳۲۰).

۲. روان‌شناسی تحلیلی یونگ
کارل گوستاو یونگ (۱۸۷۵-۱۹۶۱) روان‌شناس و روان‌پزشک سوئیسی و بنیان‌گذار مشهور نظام جدید به نام روان‌شناسی تحلیلی است (اسنودن، ۱۳۹۲: ۷). یونگ، شخصیت هر فرد را محصول تاریخ قرون اعصار اجداد او می‌داند. به نظر او شخصیت انسان امروزی، بر اساس تجارب جمعی و تصادعی نسل‌های گذشته و حتی انسان‌های اولیه شکل گرفته است. مبنای شخصیت، قدیمی، ابتدایی فطری، ناخودآگاه و احیاناً جهان شمول است (شاملو، ۱۳۹۵: ۴۶). یونگ معتقد است که در هر فردی، نوعی شخصیت ناخودآگاه جمعی و از قبل تعیین شده، توسط نژاد او شکل گرفته است و فرد براساس آن، تجارب فردی خود را به نحو انتخابی بر می‌گزیند. یعنی به وسیله تجارب فردی، به خصوص شخصیت ناخودآگاه جمعی و نژادی، خود را بسط و تغییر می‌دهد. با این تعریف، شخصیت فرد نتیجه نیروهای درونی کهن و عوامل بیرون از زمان حاضر اوست (همان: ۴۷). مفهوم یونگی ناخودآگاه جمعی نه یک مفهوم فلسفی و نه یک باور مذهبی است، بلکه تلاشی هر چند ابتدایی برای ارائه توصیفی دقیق از دنیای درونی روان و رابطه آن با دنیای بیرونی و مادی است (رابرتсон، ۱۳۹۱: ۸). این دنیای درونی «همگانی هست و شامل محتویات با

«خود»، «جان» و «خویشتن» به شکل سه مرحله سفر قهرمان توصیف کرد. سه مرحله سفر قهرمان، یعنی تدارک، سفر و بازگشت، به گونه‌ای دقیق با مراحل رشد روانی انسان مراحل رشد (جان، خویشتن، خود) همتراز هستند. او مرحله اول یا مرحله تدارک (خود) را زمانی دانست که قهرمان آماده ترک کردن حالت وابستگی می‌شود و منابع درونی لازم برای پیش رفتن در دنیا با اتکا به خودش را فراهم می‌کند. پیرسون مرحله دوم یا سفر «جان» را دوره‌ای دانست که قهرمان موهبت‌های تشکیل‌دهنده خویشتن حقیقی و مستقل را کشف می‌کند. مرحله سوم یا بازگشت «خویشتن» مربوط به زمانی است که قهرمان به جامعه برمی‌گردد تا این موهبت‌ها را با دیگران بهمیش شود و در وضعیت وابستگی متقابل با دیگران زندگی کند (آدسون، ۱۳۹۳: ۳). لازم به ذکر است که سه مرحله سفر معمولاً با نظم و ترتیب زیادی شکل نمی‌گیرد و می‌توانند در مراحل گوناگون دگرگون شوند. به طور مثال کهن‌الگوی «ساحر» که در مرحله بازگشت قرار دارد، می‌تواند در مراحل تدارک و سفر بروز کند. همچنین برای قرار گرفتن در سفر قهرمانی حتماً وجود هر دوازده آرکی تایپ در طول سفر الزامی نیست.

۱-۱-۳. مرحله تدارک (سفر خود)

در آغاز سفر قهرمانی به مبارزه خوانده می‌شویم تا شایستگی - انسانیت و وفاداری خود را به آرمان‌های والا به اثبات برسانیم. می‌آموزیم که چگونه خود (*Ego*) را سالم و قوی بسازیم. با

پیرسون در کتاب بیدار کردن قهرمانان درون به ما کمک می‌کند تا راحت‌تر با مفهوم التزاعی «کهن‌الگو»‌ها آشنا شویم. او «کهن‌الگو»‌های نهفته در روند رشد انسان را به صورت شخصی در آورد و آنها را راهنمایان درونی دانست که برای هدایت و راهنمایی هر قهرمان در طول سفر حاضر و آماده‌اند. به نظر پیرسون، قهرمان برای پاسخ دادن به ندای درون، رهسپار این سفر هزارلا و مارپیچ گونه زندگی می‌شود تا به گنج درون دست یابد. «شهسوار یا قهرمان»، به منظور یافتن گنج یا جام مقدس راهی سفر می‌شود. مشکلات یا به زبان افسانه، اژدهاهایی سر راهش قرار می‌گیرند و او به شیوه‌های گوناگون آنها را از میان بر می‌دارد. به این ترتیب، قهرمان طی سفر، درس‌هایش را می‌آموزد و چنان چه به شایستگی کافی برسد، گنج را می‌یابد. سپس کار او این است که به شیوه‌ای مناسب، گنج یا هدیه بی‌همتايش را به جهان عرضه کند تا نه تنها زندگی خودش، بلکه کل جهان را تر و تازه و دگرگون سازد (همان: ۱۰). پیرسون به جای استفاده از نام‌های ناآشنای لاتین، یونانی یا اصطلاحات روان‌شناسانه برای این جوانب شخصیت‌ها، نام‌های آشنا روی آنها گذاشت: «معصوم، یتیم، جنگجو، حامی، عاشق، جست-وجوگر، آفرینشگر، نابودگر، حاکم، فرزانه، جادوگر، دلقک».^۳

۱-۳. مراحل سفر قهرمانی از دیدگاه پیرسون پیرسون در کتاب بیداری قهرمان درون رابطه سفر قهرمان و منابع درونی را کهن‌الگویی با رشد

که دچار ویرانگر بسیاری از آنچه را ضروریات زندگی مان به شمار می‌آمد، از ما می‌گیرد، اما ورود به رنج یا ورود به ارس، یعنی کهن الگوی عاشق تکمیل می‌شود و می‌بینیم که عاشق آدم‌ها، آرمان‌ها، مکان‌ها و وظیفه شده‌ایم. این عشق چنان قوی است که به تعهد نیاز دارد و آنگاه دیگر آزاد و رها نیستیم. گنجی که از این رویارویی با مرگ و عشق پدید می‌آید، تولد خویشن حقيقی است. کهن الگوی آفریننده به ما کمک می‌کند تا این خویشن را در جهان ابراز کنیم و ما را آماده می‌سازد تا به قلمروی پادشاهی بازگردیم. این چهار توانایی - یعنی تلاش، رها کردن، عشق ورزیدن و آفریدن - فرایند بنیادی مرگ خویشن قدیمی به دنیا آوردن خویشن جدید را به ما می‌آموزد. این فرایند، ما را آماده می‌کند تا به قلمروی پادشاهی بازگردیم و زندگی مان را دگرگون کنیم (همان: ۳۱). از نوجوانی تا نخستین سال‌های دهه بیست عمر، جوینده و عاشق پا پیش می‌گذارند و به ما کمک می‌کنند تا هویتمان را بیابیم، اما این کار را به دو شیوه مختلف انجام می‌دهند و جویندگان بیشتر به استقلال و آزادی عمل علاقه‌مند هستند و معمولاً از کشیده شدن به نزدیکی و استقلال و آزادی عمل علاقه‌مند هستند و معمولاً از کشیده شدن به نزدیکی و صمیمیت می‌ترسند؛ زیرا ممکن است هویت آنها قربانی رابطه شود، اما عاشق‌ها هویتشان را با کشف آنچه دوست دارند، می‌یابند. حل این دوگانگی، توان دوست داشتن و متعهد شدن همراه با حفظ حریم خود را فراهم می‌آورد. در سفر قهرمان، دوگانگی جوینده -

پیدار کردن چهار کهن الگوی «معصوم»، «یتیم»، «جنگجو» و «حامی» می‌توانیم برای سفر اسطوره‌ای آماده شویم. از معصوم بودن آغاز می‌کنیم و خوشبینی و اعتماد را از این کهن الگو می‌آموزیم. هنگامی که سقوط را تجربه می‌کنیم، یتیم می‌شویم، آنگاه احساس نالمیدی، رهاسدگی و فریب‌خوردگی می‌کنیم؛ به خصوص احساس می‌کنیم کسانی که وظیفه آنها مراقبت از ما بوده است، به ما خیانت کرده‌اند. یتیم به ما می‌آموزد که باید مراقب خودمان باشیم و از متکی بودن به دیگران دست بکشیم. هنگامی که کهن الگوی جنگجو به زندگی ما می‌آید، یاد می‌گیریم که هدف تعیین کنیم و برای رسیدن به اهدافمان برنامه برویم. ما برای پیشبرد این برنامه‌ها تقریباً همیشه به پترورش انضباط و شجاعت نیاز داریم. هنگامی که حامی فعال شود، یاد می‌گیریم که از دیگران و سرانجام از خودمان نیز حمایت کنیم (پرسون، ۱۳۹۳: ۳۰).

۲-۱-۳. مرحله فرایند سفر (سفر جان)

پس از آماده شدن، رفته رفته شروع سفر را احساس می‌کنیم. در این مرحله دگرگونی‌هایی در زندگیمان به وقوع می‌پیوندد که با چهار کهن الگوی جست‌وجوگر، عاشق، نابودگر و آفرینشگر هدایت می‌شوند. اندک اندک آرزوی چیزی بزرگاتر از خود را پیدا می‌کنیم و جوینده می‌شویم. در جست‌وجوی آن چیز وصف‌ناپذیری بر می‌آییم که رضایت‌بخش باشد. با پاسخ به این ندا و دست زدن به سفر، خیلی زود متوجه می‌شویم

۳-۱-۳. مرحله بازگشت (سفر خویشتن)

در بازگشت از کاوش با چهار کهن الگوی آخر (حکمران، ساحر، فرزانه، لوده) حکمران قلمروی پادشاهیمان می‌شویم که در نتیجه تغییر ما دگرگون شده است. سفر خویشتن را به ما نشان می‌دهد تا اصالت - قدرت و آزادیمان را در این مرحله بیابیم و آنها را ابراز کنیم.

در ابتدا شاید از وضعیت این قلمرو نامید شویم، اما در حالی که طبق خرد تازه یافته خود عمل می‌کنیم و با حس ژرفاتر هویت‌مان صادق-تر شده‌ایم، زمین بی‌حاصل، سبز می‌شود. در حالی که کهن الگوی ساحر در زندگی ما فعال می‌شود، در بهبود خود و دیگران مهارت می‌باییم و به این ترتیب قلمرو پادشاهی پیوسته‌تر و تازه‌تر شود، اما تا هنگامی که با ذهنیت خود رویه‌رو نشده‌ایم، به طور کامل راضی یا خوشحال نخواهیم شد. پس کهن الگوی فرزانه به ما کمک می‌کند تا بدانیم حقیقت به راستی چیست. در حالی که می‌آموزیم ذهنیتمان را پذیریم و نیز اسارت در توهمات و آرزوهای پیش پا افتاده را رها کنیم، قادر می‌شویم به وضعیت عدم دلستگی برسیم، که در آن حالت می‌توانیم آزاد باشیم. آنگاه آماده پذیرش کهن الگوی لوده هستیم و یاد می‌گیریم شادمانه در لحظه زندگی کنیم، بی‌آنکه نگران فردا باشیم (همان: ۳۲).

تحلیل کهن الگوهای شخصیت بهرام بر اساس نظریه «بیداری قهرمان درون»

۱. آغاز داستان بهرام شاه

یزگرد اول، پادشاه ساسانی که ستم پیشه‌ای پر

عاشق را به طور طبیعی در فراخوان قهرمانی به پیروی از حال خوش می‌باییم. یعنی فرد در کاوش است، اما در خدمت به عشق. همچنین تفاهمنامه‌های مانند جام مقدس یا ماهی مقدس در افسانه‌های زمین بایر، نماد دستیابی به هویت حقیقی و مرتبط بودن با عشق متعالی هستند. راه حل این دوگانگی به گونه‌ای نمادین در انگاره آرمان شهر نمایش داده می‌شود که کهن الگوی بزرگ‌تری برای خانواده حقیقی است. در زندگی هر روزه ما، آرمان شهر همان جایی است که ما می‌توانیم آزاد باشیم، دوست بداریم و دوست داشته شویم. این آزادی به آن معناست که می‌توانیم خویشتن حقیقی‌مان را ابراز کنیم و توسط نقش یا توقعات معین و انعطاف‌ناپذیری محدود نشویم. تا زمانی که میان جوینده و عاشق تضادی درونی داریم، نمی‌توانیم به آرمان شهر برسیم (پیرسون، ۱۳۹۳: ۴۲۲-۴۲۶). کهن الگوی «اویرانگر» و «آفریننده» به گذار میان‌سالی کمک می‌کند. آن دو با هم به ما یاری می‌دهند تا هویتی که نیمی از عمرمان را صرف ساختن آن کرده‌ایم، یعنی هویت خود را رها کنیم و پذیرایی مفهومی ژرفاتر و اصولی‌تر از خویشتن شویم. در این فرایند متوجه می‌شویم که باید عمدۀ آنچه را که فکر می‌کردیم هستیم، رها کنیم و به بازآفرینی زندگیمان پردازیم. برای این دگرگونی یا تولد دویاره که به فضیلت اصالت می‌انجامد، لازم است خویشتن حقیقی‌مان را در لایه‌ای ژرفاتر از هویت موقعی که توسط جوینده و عاشق یافته‌ایم، بیابیم و ابراز داریم (همان: ۴۲۹).

حامیان بهرام با آموختن فنون جنگی و پهلوانی، علاقه به پیکار را در وجود قهرمان پیدار می‌کند. این موضوع از تحقیق کهن الگوی «جنگجو» در وجود بهرام حکایت می‌کند. یکی از نظامنامه‌های این کهن الگو شامل «نظم، خودمهاری، قاعده و قانون و دلیری» است (پرسون و کی مار، ۱۳۹۴: ۵۲). بر همین اساس بهرام شکار گورهایی که کمتر از چهار سال دارند را حرام اعلام می‌کند و بر ران آنها نام خود را داغ می‌گذارد، تا کسی نتواند آن را شکار کند و بنابراین بهرام قاعده و قانونی در شکار گورها ایجاد می‌کند.

۲. آمادگی برای سفر قهرمانی، مرحله تدارک (سفر خود)

این مرحله، اولین مرحله از سه مرحله (خود، جان، خویشتن) است. قهرمان باید چهار کهن الگوی یتیم، معصوم، حامی، جنگجو را به تکامل برساند تا بتواند به مرحله جان ورود کند.

۲-۱. دیدن گور: دعوت به آغاز سفر

بهرام از همان دوران کودکی و نوجوانی به شکار علاقه‌مند است، روزی به شکار می‌رود، گوری توجه او را به خود جلب می‌کند و به دنبال گور به راه می‌افتد و وارد غاری می‌شود.

اولین مرحله سفر اسطوره‌ای که ما آن را «دعوت به آغاز سفر» می‌خوانیم، نشان می‌دهد که دست سرنوشت قهرمان را با ندایی به خود می-خواند و مرکز نقل او را از چارچوب‌های جامعه

آوازه است، پس از سال‌ها مرگ پیاپی فرزندان، صاحب پسری به نام بهرام می‌شود. یزدگرد به رأی ستاره‌شناسان در ولایت یمن، پایگاهی امن برای او می‌سازد و با اینکه دل در طلب و محبت فرزندش دارد، این جدایی را به جان می‌خرد و تربیت فرزند را به عهده وزیرش نعمان می‌گذارد، تا طالعی سعد را برای بهرام رقم بزند.

گرچه جدایی بهرام از خانواده برای تربیت و آموختن قوانین مربوط به آئین پادشاهی است، اما زمینه‌ای برای محرومیت از مهر پدری و کانون خانواده را فراهم می‌آورد. دلتنگی ناشی از جدایی و محرومیت از محبت مادر و پدر، بهرام را دچار خلاهای عاطفی می‌کند، بنابراین احساس طردشدنی، دوری از خانواده و تنهایی، او را در فضای کهن الگوی «یتیم» قرار می‌دهد؛ زیرا «یتیم از ابتدا با ستم، آسیب عاطفی و محرومیت رو به رو می‌شود» (پرسون، ۱۳۹۴: ۴۵).

«یتیم» برای رفع نیازهای خویش و دفع سختی‌ها بدون احساس شدید وابستگی نیازمند حضور «حامی» است. بر همین اساس، نعمان و پس از او پسرش نوذر، در نقش کهن الگوی «حامی» در زندگی بهرام قرار می‌گیرند. محبت نعمان و پسرش، از پیامدهای بحران‌های عاطفی در وجود بهرام می‌کاهد و او را در فضای کهن الگوی «معصوم» قرار می‌دهد. مطابق باورهای پرسون شخصیت‌هایی که در دوران کودکی به هر دلیلی به از دست دادن فضای محبت‌آمیز خانه، یا پدر و مادر دچار می‌شوند، در صورت مهار بحران و رفع دغدغه‌ها به مرزهای کهن الگوی «معصوم» نزدیک می‌شوند.

و هماهنگی برساند؟ آزمون‌هایی که بهرام برای رشد «خود» باید پشت سر بگذارد از این قرار هستند: کشتن اژدها، ریودن تاج از میان دو شیر، دیدن بهرام صورت هفت پیکر را در خورنق، خشکسالی، دیدار با کنیزک، خویش، لشکرکشی پادشاه چین به ایران.

آزمون اول: کشتن اژدها

اولین آزمونی که بهرام با آن رویه رو خواهد شد، مبارزه با اژدها و دیدن گور است. بهرام در پی گور می‌رود و به غاری می‌رسد که اژدهایی بر در آن خوابیده است. قهرمان از خداوند کمک می‌خواهد و تصمیم می‌گیرد با اژدهای سهمناک و خطرناک مبارزه کند و داد گور از او بستاند.

قهرمان به دفاع از ستمدیده پرداخته و به کین‌خواهی گور، با اژدها مبارزه می‌کند و او را از پای در می‌آورد. این فرایند خود نشانه غلبه صفات کهن الگوی «جنگجو» است. این قهرمانان شجاع «به آرمان‌های والا متعهد هستند و حاضرند جان خود را به خطر بیندازند تا از قلمرو و شرافتشان دفاع و یا از ستمدیدگان در برابر ستم حمایت کنند» (پرسون، ۱۳۹۳: ۱۷۷). بهرام در اینجا با کشتن اژدها، بچه گور را که نمادی از «کودک درون» اوست، از دل اژدها بیرون می‌کشد. «هر اندازه مسن، خردمند یا بالغ باشیم، باز هم کودک خرد و شکننده‌ای را درونمان داریم که هنوز اثر زخم‌های کوچک یا بزرگ سنین شکل-گیری ما را بر خودش دارد. نخستین تکلیف «خود» محافظت از «کودک درون» است» (همان: ۶۴). در واقع بهرام با کشتن اژدها، وابستگی به

به سوی قلمروی ناشناخته می‌گردد (کمپل، ۱۳۸۹: ۱۶).

برای یتیمی که به اجبار از برکات همراهی با والدین محروم شده و یا حتی به سبب تقدیر از مولد و خانواده خویش دور گشته است، ظهور شاخصه‌های کهن الگوی «جست‌وجوگر» دور از ذهن نیست. برانگیختگی حس کنجکاوی و تلاش برای هویت‌یابی عامل اصلی ظهور آنی صفت «جست‌وجوگری» در شخصیت یتیم است. بهرام در عنوان جوانی به سر می‌برد و از جست‌جو و پیگیری خسته نمی‌شود و با انگیزه‌ای ستودنی گور را دنبال می‌کند. این رویداد نشان‌دهنده استفاده از ظرفیت کهن الگوی «جست‌وجوگر» در بهرام است. «فراخوان به کاوش ممکن است در هر سنی فرا برسد، اما در اواخر نوجوانی و آغاز بزرگسالی روشن‌تر و مشخص‌تر از هر زمان دیگری فرا می‌رسد» (پرسون، ۱۳۹۳: ۲۲۵).

ظاهر شدن گور در اینجا ندا و فراخوانی است که قهرمان را به سفر می‌خواند. بنابراین، بهرام با دنبال کردن گور دعوت را می‌پذیرد. هنگام شنیدن فراخوان کاوش و آغاز سفر در مقام «جوینده»، معمولاً مورد آزمایش قرار می‌گیریم تا معلوم شود آیا آمادگی کافی داریم یا نه. بنابراین بهرام در شرایطی قرار می‌گیرد تا با قرار گرفتن در یک سلسله آزمون، آمادگی خود را به مرحله امتحان برساند تا مشخص شود که آیا درس‌های «معصوم»، «یتیم»، «جنگجو» و «حامی» را فرا گرفته است یا نه و آیا در پایان مرحله «خود» توانسته است این چهار کهن الگو را به یکپارچگی

آزمون دوم: دیدن بهرام صورت هفت پیکر را در خورنق

در ادامه سفر قهرمانی، بهرام حجره‌ای را در خورنق مشاهده می‌کند که تا آن روز درش را بسته‌اند و کسی به آنجا قدم نگذاشته است. بهرام دلیل بسته بودن در را می‌پرسد و کلید در را جست‌وجو می‌کند. اندکی بعد وارد حجره می‌شود و با نقش هفت پیکری که دختران پادشاهان هفت اقلیم جهانند، رویه‌رو می‌شود و نقش خود را در میان آنها می‌بیند. قهرمان بر تصویر دختران دل می‌بندد و با دلی امیدوار به آینده از حجره خارج می‌شود و کلید را به کلیددار می‌سپارد و از او می‌خواهد از ورود بیگانه به حجره جلوگیری کند.

آزمونی که در این مرحله قهرمان با آن رویه‌روست، بیداری کهن الگوی «عاشق» را در این مرحله به همراه دارد. بهرام گور نظامی بی‌درنگ پس از شکار پیروزمندانه اژدها، کلید درونی گشاینده سرنوشت خود که همان مرحله ورود به «جان» است، را در حجره در بسته حاوی پیکرهای شاهدخت در کاخ خورنق کشف می‌کند. قهرمان فرصت پرداختن به عشق و تکامل کهن الگوی «عاشق» را نمی‌باید و درب حجره را می‌بندد.

آزمون سوم: ریودن تاج از میان دو شیر

در این آزمون بهرام باید با ریودن تاج از میان دو شیر حاکمیت خود را اثبات کند و کهن الگوی «جنگجو» را به تکامل برساند. با ظلم‌هایی که پدر بهرام یعنی یزدگرد سوم بر مردم کرده بود، آنها

مادر و کودکی خود را قربانی می‌کند و گام نخستین را به سوی استقلال و آگاهی بر می‌دارد. با توجه به نظریه پیرسون «در مرحله‌ای در سنین خردسالی، «خود» بخشی از وظایف حمایتی را از پدر و مادر می‌گیرد و رفته رفته با بالغ شدن این تکلیف را به طور کامل می‌پذیرد (همان).

بنابر باور مایکل بری «گور» در اینجا می‌تواند نماد سرشت پنهان و و زندانی‌شده نفس قهرمان نیز باشد. «هنگامی که بهرام در هفت پیکر شکم اژدها را می‌درد، گوری جوان را در معده‌اش می‌باید که تصویری رمزگونه از خود اوست، اژدهای سروده نظامی - درست مانند اژدهای اسطوره‌های یونانی و ژرمن - همواره پاسدار گنجینه‌های ممنوع است. تنها خواب یا هلاک کردن اژدها دسترسی به این گنج‌ها برای قهرمان امکان‌پذیر می‌سازد. با این همه گنج راستین برای نظامی، نفس آدمی است. سرشت پنهان و زندانی تن قهرمان است که باید او را از شکم هیولا بیرون آورد» (بری، ۱۳۹۴: ۸۳).

بهرام با پاری کهن الگوی «حامی» گنج‌هایی را که برای استقلال و خودمختاری به دست می‌آورد را نه فقط در جهت اهداف خودخواهانه بلکه برای منافع جمعی به کار می‌برد. بنابراین قسمتی از آن را به منزله و پرسش می‌بخشد و بخشی را بین مستمندان تقسیم می‌کند.

«حامی کهن الگوی بخشندگی است، حامی هر چه در سطوح بالاتری در روان و فرهنگ ما فعال باشد، به همان اندازه فراوانی و آزادی بیشتری را برای همه به ارمغان می‌آورد» (پیرسون، ۱۳۹۳: ۲۰۴).

همچون موانع قبلی از پای در آورد و بتواند با یافتن کاربردهای مفید با آن مشکل یا اژدها رویه را شود و به گنج دست یابد.

قهرمان با یاری کهن الگوی «حاکم» در سطح اولیه، مسئولیت زندگی مردمش را بر عهده می‌گیرد و با بهره‌گیری از کهن الگوی «حامی» به محافظت از بقای جامعه خود برمی‌خیزد. «این کهن الگو می‌تواند شکلی از «خود» باشد که مواذب بقاست، اما نه فقط بقای فرد، بلکه بقای خانواده، قبیله، جامعه و گونه بشر» (پیرسون، ۱۳۹۳: ۷۰). همچنین در اینجا خداوند در قالب کهن الگوی حامی یاریگر بهرام می‌شود.

آزمون پنجم: داستان بهرام با کنیزک خویش در این داستان بهرام به دلیل نافرمانی کنیزک، از او خشمگین می‌شود و دستور قتل او را صادر می‌کند، اما کنیزک با فرزانگی و هوشمندی خود باعث می‌شود بهرام آزمون را با موفقیت پشت سر بگذارد.

بهرام در این آزمون باید با ایزد بانوی درون خود (فتنه) به یکپارچگی برسد. فتنه در اینجا «آیینه‌ایست که بهرام آشوبگاه درون خود را در او باز می‌شناسد. گردنکشی و فرمان ناپذیری فتنه هم یادآور سرشت سرکش و رام‌نشدنی آنیع است و هم کنایه‌ای از راهی که بهرام برای رسیدن به خود در پیش رو دارد» (یاوری، ۱۳۸۷: ۱۳۸). از طرفی فتنه، در اینجا در رسالت «فرزانه» ظاهر می‌شود تا سایه بهرام را به او بشناساند، اما چون سایه «حاکم» بر بهرام تسلط یافته است، می‌خواهد آنیمای درون خود را بکشد؛ زیرا حاکم

حاضر نمی‌شوند بهرام را به عنوان شاه پذیرند و فردی را از میان خود بر تخت می‌نشانند. بهرام پیشنهاد می‌کند تاج را میان دو شیر قرار دهند تا آن کسی که دلیرتر است آن را تصاحب کند و مردم او را شاه بخوانند.

بهرام با هدیه واقع گرانی کهن الگوی «یتیم» اتفاق پیش رو را می‌پذیرد و با شجاعت و انضباط کهن الگوی «جنگجو» تصمیم می‌گیرد، برای باز پس گرفتن تاج پدر شمشیر بکشد و جنگ را شروع کند. در نهایت بهرام تاج را از میان دو شیر می‌ریاید و حاکمیت خود را ثبت می‌کند.

از دیدگاه مایکل بری «دو شیر، جلوه تازه-ای از اژدها هستند که قهرمان باید همواره بر آن پیروز شود. تاج میان دو شیر عبارت است از: گوهر سرشت خود قهرمان که گویی میان دو آرواره دهان بزرگ یک اژدها، بلعندۀ گنج درونی نفس قرار گرفته است و باید آن را رهانید (بری، ۱۳۸۵: ۱۱۹).

با بر تخت نشستن بهرام، به ضرورت خصایص کهن الگوی «حاکم» در وجودش بروز می‌کند. «کهن الگوی حاکم فرصتی است برای اعلام ریاست و شکل دادن به زندگی که با ارزش‌های فردیمان مطابقت دارد» (پیرسون - کی مار، ۱۳۹۳: ۱۰۰). بهرام برای یک حاکمیت ایده-آل آماده می‌شود و از این پس سفر او برای دستیابی به مسئولیت‌پذیری و مدیریت که لازمه یک حاکمیت تکامل‌یافته است، شکل می‌گیرد.

آزمون چهارم: خشکسالی و شفقت بهرام در این آزمون بهرام باید اژدهای خشکسالی را

الگوی «الوده منفی» در شخصیت بهرام بروز می‌کند و کهن الگوی «حاکم» بهرام، توسط کهن الگوی «الوده منفی» مورد تهدید قرار می‌گیرد. «الوده منفی» ممکن است به شکل لذت‌پرستی بی‌انضباط و افسارگشیخته مانند تن پروری، بی‌مسئولیتی، شکمبارگی، شهوترانی و مستی ابراز شود (همان: ۳۹۷).

بهرام با تدبیر خود در مورد فریب دادن سپاهیان دشمن، از پاریگری کهن الگوی «جنگجو»، بهره می‌برد. «او عقب‌نشینی می‌کند و وقت می‌گیرد تا به بازسازی قدرت خود پردازد، بر زخم‌های خود مرحم می‌گذارد، آنها را التیام می‌بخشد و به تجدید قوا می‌پردازد» (همان: ۹۲-۹۱). همچنین «دلچک» «سطح یک»، بهرام که در این داستان در وجه منفی بروز کرده بود و موجب بی‌مسئولیتی وی بود، به دلچک سطح دوم ارتقا می‌یابد. همچنین، از ویژگی‌های کهن الگوی حاکم هماهنگی، یکپارچگی و آمادگی پذیرش مسئولیت‌ها برای زندگیمان است (همان: ۳۲۱؛

اگرچه بهرام هنوز هم حاکمی تکامل‌یافته به حساب نمی‌آید، اما می‌توان گفت که در این مرحله قهرمان سفر «خود» را به پایان رسانده و با تکامل چهار کهن الگوی «معصوم»، «یتیم»، «جنگجو» و «حاکم» در آزمون‌هایی که در این مرحله پشت سرگذاشته به چهار ویژگی مهم؛ یعنی خوش‌بینی بنیادی، توان متعدد شدن با دیگران برای پشتیبانی، شجاعت جنگیدن برای خود و دیگران و مراقبت و حمایت از خود و دیگران، بر روی هم مهارت‌های بنیادی زیستن در اجتماع را فراهم می‌آورد.

تکامل‌یافته «دیگران را وادار می‌کند تا هر کاری را به روش او انجام دهند و اگر در این کار موفق نشود، جنجال بر پا می‌کند. اگر او با مانعی رویه‌رو شود، سعی می‌کند کسی را تنبیه نماید. شاه یا ملکه‌ای که می‌گوید سرش را قطع کنید، سایه یک حکمران است» (پرسون، ۱۳۹۳: ۳۳۰). همچنین بهرام نمونه یک مرد ستی است، یک مرد ستی برای استقلال و استقامت ارزش قائل است، اما مشکل بزرگ او در برقراری روابط است. مردان و زنان هر دو به انرژی‌های «مردانه» و «زنانه» دسترسی دارند، اما معمولاً طبق سنت و اجتماع و فرهنگ، زنان نقش «حامی» و مردان، نقش «جنگجو» را پذیرفته‌اند. بهرام، مرد ستی است که تنها با کهن الگوی «جنگجو» و «جوینده» پیش می‌رود. قهرمان باید کهن‌الکوهای زنانه «حامی» و «عاشق» را نیز در وجود خود بارور کند تا به کمک آنها، مستقل از روابط خود بداند که کیست و نیازهایش را در شبکه روابطی پر مهر در نظر بگیرد.

آزمون ششم: لشکر کشیدن خاقان چین و ظفر یافتن بهرام گور

در این آزمون بهرام باید کشورش را از لشکرکشی دشمن حفظ و بر این اژدها نیز غلبه کند. او برای مدتی امورات کشور را به سه تن از کارکنان دوراندیش می‌سپارد و از امورات مُلکش فارغ می‌شود. دشمن از این فرصت بهره می‌گیرد تا بر سرزمین بهرام بتازد. در نهایت قهرمان با فریفتن دشمن و طرح نقشه‌ای بر پادشاه چین غالب می‌شود. با رها کردن قلمرو حکومت، کهن

شاهدخت هفت گند در نقش «آئیما» و با شاخصه‌های کهن الگوی «فرزانه»‌ای شیرین سخن با بیان قصه‌های نمادین، بهرام را با سایه‌ها و لایه‌های عمیق روان پیوند می‌دهند. بهرام در قالب و پیکره قهرمان این قصه‌ها و با بیداری کهن الگوی «ویرانگر» با سایه‌ها و ناشناخته‌های درونش رو به رو می‌شود. رویارویی بهرام با سایه‌ها، قهرمان را برای آفرینش شخصیتی نوساخته، آماده می‌سازد که با بروز کهن الگوی «آفرینشگر» این تولد دوباره ممکن می‌شود. بهرام در پایان هر شب، شاهدخت هر گند را در آغوش می‌کشد. این خود نمادی از ازدواج جادویی و آمیختن با آنیماست. دستاورد این عشق کودک نیست، بلکه انسان کامل و تمامیست که تمام مراکز آگاهی او بیدار شده و با درون خویش به پیوند و سازگاری رسیده است. «ازدواج مقدس در درون روان که نشانگر پیوند ویژگی‌های متضاد روانی است، به شکل‌های گوناگونی نشان داده می‌شود: مرد و زن، جسم و روح، جان و خود و ذهن خودآگاه و ذهن ناخودآگاه» (همان: ۹۴). بهرام با کهن الگوی «جست‌وجوگر» و کاوش برای یافتن هفت شاهدخت از هفت اقلیم متفاوت، خود را از ساختارهای محدودکننده و تحملی رها می‌کند و با ورود به گنبدیها و بیداری کهن الگوی «عاشق»، آرمان شهری می‌یابد که با خود صادق باشد. بهرام با ورود به آرمان شهر خویش می‌تواند آزاد باشد، دوست بدارد و دوست داشته شود. او در کاوش است، اما در خدمت به عشق.

۳. آهاز سفر قهرمانی بهرام: ورود به گنبدی‌های هفت‌گانه (سفر جان)

بهرام عشق به شاهدخت هفت سرزمین را از یاد نبرده است. او پیش از این با تصویر آنها رویه‌رو شده بود. بنابراین پیشنهاد شیده را که ساختن گنبدی‌های هفت‌گانه است، را می‌پذیرد. او با پاری کهن الگوی «جست‌وجوگر» از سرتاسر جهان شهزاده‌ها را گردآوری می‌کند و هفت گند برابر با هفت اختر (زحل، خورشید، ماه، مریخ، مشتری، عطارد، زهره)، به هفت رنگ (سیاه، زرد، سبز، سرخ، صندلی، فیروزه‌ای، سپید) ساخته می‌شود و هفت شهزاده بانو (فورک، همای، نازپری، نسرین نوش، آذریون، یغما ناز، درستی) از هفت سرزمین جهان (هند، روم، خوارزم، روس، مغرب، چین، ایران) لباسی به رنگ هفت گند می‌پوشند و در هفت روز هفته برای بهرام هفت قصه می‌گویند.

بهرام در این مرحله باید چهار کهن الگوی «جوینده»، «عاشق»، «آفریننده» و «ویرانگر» را به تکامل برساند. شاهدخت هفت گند با کمک زیان «جان»، یعنی بهره‌گیری از نماد و بازگویی حکایت در تلاشند تا تغییراتی در دیدگاه قهرمان، که یک اصل در تجارت مربوط به آغازگریست، به وجود آورند. «هدف از آغازگری، کمک به ما برای تشخیص معنا و اهمیت تجربه‌های نمادین است. آغازگری موجب هوشیاری ما نسبت به چنین تجربه‌هایی می‌شود، اما نه به زیان «خود»، بلکه به زیان «جان»، یعنی از طریق افسانه، نماد، ترانه، هنر، ادبیات و مناسک» (همان: ۷۹).

این مکانیزم ناخودآگاه فرافکنی، بازتابتن آن در چهره پیرزن کینه‌توz و ویرانگریست که زنان شاه را می‌فریبد و بر او می‌شوراند (یاوری، ۱۳۸۶: ۱۴۷). بهرام سعی در انکار و سرکوب «ارس» دارد. او با دوری از کنیزکان و بدبینی نسبت به زنان، یکپارچگی با آنیمای خود را پس می‌ذند، اما با دلبستن به کنیزکی که متفاوت از سایرین است، فرصت بروز و تکامل کهن الگوی «عاشق» می‌یابد. از طرفی کنیزک نیز در قالب کهن الگوی فرزانه، سعی در بیداری و تکامل کهن الگوی عاشق در شخصیت بهرام دارد. «ازدواج درونی لازمه دستیابی و پذیرش خویشتن است. شناخت بیشتر روان انسان، ما را متوجه می‌کند که با سرکوب ارس به سوی آگاپه (عشق آسمانی) پیش نمی‌رویم، بلکه با دریافت هدایای ارس (عشق زمینی) با یادگیری دوست داشتن کامل و پرشور و در عین حال حفظ اصول اخلاقی به آگاپه دست می‌یابیم» (پیرسون، ۱۳۹۴: ۲۷۹). بنابراین بهرام با دل بستن به کنیزک می‌تواند با نزدیک‌ترین چهره پنهان در پس سایه‌های خویش یعنی آیما یکپارچه شود.

۳-۲. ورود بهرام به گنبد سبز

بهرام در پیکر «بشر» وارد داستان می‌شود. او با کنار رفتن نقاب دختر و دیدن چهره او، عشقی «ارسی» را تجربه می‌کند. بنیادی‌ترین کهن الگوی قهرمان «خویشتن» است که نشانه تکامل فرایند تفرد است و نوعی احساس تمامیت را ارائه می‌دهد که «خود» و «جان» را به هم می‌پیوندد. این احساس اغلب به عنوان ایزد یا ایزد

۱-۳. ورود بهرام به گنبد سیاه

در آغاز بهرام در قالب ملک قهرمان این داستان با دیدار غریبیه سیاهپوش ندایی را می‌شنود که او را به آغاز سفر فرا می‌خواند. رویارویی بهرام با زیبارویی که در باغ خود را به او می‌نمایاند، جلوه‌ای از صورت نمادین آنیماست که با همه ویژگی‌های غریزی و زیستی خود فرمان می‌راند و این جوینده نرینه آگاهی در آن باغ به دیدار همزاد مادینه خود می‌نشیند. دیدار با ماهرویی که در باغ است، باعث بروز کهن الگوی «عاشق» در سطح یک در شخصیت بهرام می‌شود. بنابراین کششی پر شور در قهرمان شکل می‌گیرد و قهرمان دچار عشقی ارسی می‌شود. «ارس یعنی شور، دلبستگی، آرزو، و حتی شهوت» (همان: ۲۶۶). بنابراین شاهزاده خانم در قالب کهن الگوی «فرزانه» با محروم کردن قهرمان و ناکام گذاشتن او در وصال خویشتن، زمینه بروز کهن الگوی «ویرانگر» را در شخصیت بهرام فراهم می‌کند. کهن الگوی «ویرانگر» قهرمان را از آنچه به آن دلبسته شده است، محروم می‌کند. بنابراین قهرمان، ناکام از وصال به زمین باز می‌گردد و سیاهپوش می‌شود؛ اگرچه این ناکامی برای او دردنگ است، ولیکن به تکامل کهن الگوی «عاشق» کمک خواهد کرد و رفته رفته قهرمان می‌تواند عشق را در حالت فراوانی و نه کمبود تجربه کند.

۲-۳. ورود بهرام به گنبد زرد

بهرام بار دیگر در قالب ملک قهرمان وارد داستان می‌شود. آنیمای گنبد زرد ستیزه‌گر است. «اوج

قهرمان جوان است و مسیر تکامل خویش را می‌پیماید، اما در این راه طلسماها و مواعی که نمادی از سایه‌های درون بهرام است، مانع از یکپارچگی و دیدار قهرمان با ایزد بانوی خویش است. بهرام با همراهی کهن الگوی «جست-وجوگر» وارد غاری (نماد ناخودآگاهی) می‌شود و با دیدن پیرمرد دانایی که جلوه‌ای از کهن الگوی «فرزانه» است، کهن الگوی نابودگر خود را فعال می‌کند. سایه‌های خویش را از بین می‌برد و به ایزد بانوی درون خویش می‌پیوندد.

۳-۲. ورود بهرام به گنبد پیروزه

بهرام در پیکر ماهان، قهرمان گنبد پنجم با ندای شریک خویش که او را به سودی بیشتر در بیرون شهر و عده می‌دهد، پا در ادامه سفر «جان» می‌نهد. شریک در اینجا جلوه‌ای از کهن الگوی فرزانه است که قهرمان را از باغ (نخودآگاهی) به بیابان (ناخودآگاهی) سوق می‌دهد تا او بتواند سایه‌های خود را ببیند. همچنین «روز، نماد «آگاهی» و شب ورود به «ناخودآگاهی» است (یاوری، ۱۳۸۶: ۱۵۰). ماهان در این سفر با سایه‌های رنگارنگ و متفاوت خویش که هریار در جلوه راهنمایانی دروغین خود را به او می‌نمایند، مواجه می‌شود. «وقتی تخریب از سوی نیروهای بیرونی بیاید، ناتوانی خود را تجربه می‌کنیم و این احساس را داریم که اسیر دست تقدیر شده‌ایم. این شناخت که مرگ در درون زندگی می‌کند، تجربه نیرومند سایه است» (پیرسون، ۱۳۹۳: ۲۵۳). در این رویارویی کار اصلی قهرمان برای رسیدن به تعادل روانی، فائق آمدن بر کهن الگوهای نهفته

بانوی درون تجربه می‌شود (همان: ۲۸۶)، اما قهرمان پرهیزگاری پیش می‌گیرد. بنابراین با کاروانی همراه و از شهر خارج می‌شود. در کاروان با مردی بد ذات و بد رفتار به نام مليخا همسفر می‌شود. «ملیخا» نقطه مقابل بهرام و جلوه‌ای از تاریکی‌های درون اوست. بدینی، بد ذاتی و ویرانگرهای او، جلوه‌ای از کهن الگوی «نابودگر» در وجه منفی، در شخصیت بهرام است. «همیشه از ویژگی‌هایی در دیگران به شدت انتقاد می‌کنیم که بازتاب سایه‌ای از درون خودمان هستند» (همان: ۲۸۵). قهرمان خیرخواهانه سعی در کمک و دوستی با مليخا دارد و این آغازی برای شناخت آگاهانه سایه است. «طبق داستان «دیو و دلبر» توان دوست داشتن دیو، یعنی سایه در خودمان و دیگران، اغلب دیو را به شاهزاده‌ای دگرگون می‌کند». قهرمان با بروز کهن الگوی «نابودگر» باعث تخریب و در نهایت از بین رفتن سایه خویش (ملیخا) می‌شود. او با از بین بردن سایه خود، پیوندی با ایزد بانوی درون خود (زن نقاب‌دار) برقرار می‌کند. بنابراین او با بازگشت از سفر و دیدار معشوق خویش، گنج را می‌یابد. «سفر ما را دوباره به سوی خانه اصلی‌مان، به جرقه الهی ارزشمند سرشت ذاتی‌مان هدایت می‌کند» (همان: ۲۸۸).

۴-۳. ورود بهرام به گنبد سرخ

بهرام بار دیگر در قالب قهرمان داستان، یعنی شاهزاده خردمند سعی در به دست آوردن و یکپارچگی با آئیمای سرکش و دور از دسترس خویش دارد. کهن الگوی عاشق همچنان یاریگر

اھریعنی هر کارکرد روانی است که از فرمان قلمرو خودآگاه روان سر می‌پیچد» (یاوری، ۱۳۸۶: ۱۵۳). از منظری دیگر، «شر» مانند «شريك در ماهان» جلوه‌ای از فرزانه درون است که با گرفتن چشمان خیر (که مانع از دیدن ناخودآگاهی می‌شود) و رها کردن او در بیابان ناخودآگاهی، در شناخت او از سایه‌هایش یاری می‌رساند. هدایای کهن الگوی «ویرانگر» برای رهایی از وابستگی جسمانی به کمک قهرمان می‌آید. «معمولًا رنج ما را از وابستگی‌های «خود» بیرون می‌کشد. ما به سلامت، ثروت، خانه، دیدگاه و کسانی که دوست داریم، وابسته هستیم. گاهی برای اینکه پذیرای یادگیری یک آموزه تازه شویم، باید کهنه را رها کنیم. ممکن است این رها کردن را مشتقانه، با اکراه یا بر خلاف میلمان انجام دهیم» (پرسون، ۱۳۹۳: ۲۵۴). دختر صحرانشین که جلوه‌ای از ایزد بانوی درون قهرمان است، با بینا کردن چشمانتش او را از ناخودآگاهی به خودآگاهی می‌آورد. قهرمان پس از بازیافتن سلامت با دختر صحرانشین ازدواج می‌کند که نیز نماد از یکپارچی با آنیماست. تولد دوباره، زیستن نو پس از ویرانگری و امکان بازسازی زندگی بروز کهن الگوی «آفرینشگر» در شخصیت بهرام را به همراه دارد. قهرمان مقداری از برگ‌های معجزه‌آسا را با خود به سفر می‌برد، بیماری دختر شاه و همچنین آبله دختر وزیری که سایر پزشکان از درمان آن عاجز هستند، رویدادی است که قهرمان را به خلاقیت و نوآوری وا- می‌دارد. «آفرینشگر با این چالش و سؤال رویه- روست که چگونه می‌تواند خلاقیت خود را

در هیولاهاي تاریکی است. این عناصر شرور نهفته در روان ناخودآگاه از دیدگاه یونگ به سایه تعبیر می‌شود. بهرام در بیابان‌های سرگردانی دچار نا امیدی، یأس و شکست‌های پیاپی می‌شود. همچنین نابسامانی، اختلال و تخریب غیرمنتظره، پیداری کهن الگوی «ویرانگر» را در شخصیت قهرمان به همراه دارد. «ویرانگر فردی است که قربانی حادثه‌ها و شکست‌ها شده و خواهان بازسازی زندگی خویش است. ویرانگر فرصتی برای رها کردن و کنار گذاشتن به منظور ایجاد نوعی دگرگونی است» (همان: ۸۴). قهرمان به کمک این کهن الگو، وابستگی‌ها و آنچه برای سفرش غیر ضروری است را کنار می‌گذارد و برای مرگ و دگردیسی آماده می‌شود. «در جان ما کشش به سوی مرگ که از اصول دگردیسی به شمار می‌آید، نهادینه شده است» (همان: ۲۴۹). در نهایت او با دیدن خضر نبی که نمادی از فرزانه درون قهرمان است، به سرزمین خویش باز می‌گردد. در بازگشت یاران خود را می‌بیند که لباس ازرق بر تن کرده‌اند و در سوگ ماهان می‌گریند. گریستن بر سوگ ماهان نمادی از ویرانگری و بازگشت او، سمبول آفرینش و تولدی دوباره خواهد بود.

۶-۳. ورود بهرام به گنبد صندلی ونگ

بهرام در پیکر «خیر» قهرمان داستان گنبد ششم، سفر «جان» را ادامه می‌دهد. همسفر شدن خیر با شر، تداعی گر رویارویی بهرام با بخشی دیگر از تاریکی‌های درون یا سایه‌های اوست. «شر یا شیطان و مفیستوفلس در روان‌شناسی یونگ وجه

می‌تواند تکرار مواجهه بهرام با حجره در بسته خورنق با نقش نقاشی شده دختران بر سقف باشد. در اینجا نیز بهرام با اینکه خورنق قصر او بود، با درب بسته و بدون کلید حجره‌ای رویه‌رو شد که خود از وجودش بی‌اطلاع بود. باغ سرسیز در این گند و همچنین وجود حجره در بسته در خورنق نمادی از ناخودآگاهی بهرام و نقاشی زیبارویان بر سقف و میهمانی دختران در باغ، ایزد بانوهای درون بهرام هستند؛ اگرچه بهرام با تکامل کهن الگوی عاشق تا حدودی موفق شده است، با ایزد بانوهای درون رویه‌رو شود، اما هنوز نتوانسته است با آنها به یکپارچگی کامل برسد. بر همین اساس اتفاق‌هایی همچون ریختن سقف خانه خشتنی، حمله گریه به موش، افتادن کدوهای آویزان بر زمین، حمله گرگ به رویا، مانع از یکپارچگی بهرام با ایزد بانوی درون می‌شود. به عبارت دیگر، عشق ارسی هنوز به آکاپه تبدیل نشده است. بر همین اساس قهرمان باید به سفر حج که می‌تواند نمادی از آکاپه (عشق آسمانی) باشد، برود. «تفاوت آکاپه یا عشق آسمانی با ارس یا عشق زمینی این است که آکاپه یکی شدن با خویش است نه با معشوق، دوست یا فرزند» (پیرسون، ۱۳۹۳: ۲۷۳). قهرمان

پس از بازگشت از سفر کعبه، جامه سپید بر تن می‌کند. تغییر رنگ لباس از گند اول (سیاهی) به گند هفتم (سپیدی) تکامل سفر «جان» را به تصویر می‌کشد.

۴. بازگشت سفر قهرمانی بهرام: سفر خویشن
بهرام پس از بیرون آمدن از گنبدها قصد شکار

طوری به کار گیرد که دیگران آن را قبول و تحسین کنند» (پیرسون، هیوکی مار، ۱۳۹۴: ۹۲). بنابراین، قهرمان برج‌های معجزه‌آسا را به عنوان مرهم به کار می‌گیرد و با خلق دارویی اثربخش، راهکار و اطلاعات تازه‌ای ارائه می‌دهد. در نتیجه این نوادری و خلاقیت که هدیه ارزشمند کهن الگوی «آفرینشگر» است، بانوان بیمار معالجه می‌شوند و قهرمان مورد لطف و حمایت قرار می‌گیرد. پاداش این قهرمانی ازدواج با دو بانوی دریار خواهد بود. در پایان داستان پدر دختر صحرائگرد در قالب «حامی» یاریگر بهرام است و دو گوهر ریوده شده را از «شر» پس می‌گیرد و به قهرمان باز می‌گرداند. این رویداد نشانگر ایجاد توازن و تعادل میان توانایی‌های دو کهن الگوی «آفرینشگر» و «نابودگر» در شخصیت بهرام است که منجر به شکست ویرانگر منفی (شر)، باز یافتن توانایی و دریافت هدایای این دو کهن الگو در سفر «جان» می‌شود. یکپارچگی دو کهن الگوی «آفرینشگر» و «ویرانگر» به فرایند اصالت می‌انجامد؛ یعنی قهرمان می‌تواند هویت خود را رها کند و پذیرای مفهومی ژرف‌تر و اصیل‌تر از خویشتن شود.

۳-۷. ورود بهرام به گند سفید

بهرام در پیکر جوان زیباروی صاحب باغ، سفر «جان» را ادامه می‌دهد. بار دیگر قهرمان با دری بسته و زیبارویانی آشنا در ملک خویش رویارو می‌شود. بروز کهن الگوی «جست‌وجوگر» در گند هفتم نیز برای یافتن پاسخ کنجدکاوی و نیاز درونی قهرمان به کمک او می‌شتابد. این رویداد

می‌بینند. «اگر نیمة نخست هفت پیکر داستان سفر بهرام به تاریکی‌های درون و جست‌وجوی او برای نوشیدن آب زندگانی در سیاهی ظلمات باشد، نیمة دوم آن داستان تلاش بهرام برای شناخت و به سامان رساندن نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌های بیرون است» (باوری، ۱۳۸۶: ۱۵۵).

۱-۴. داستان هفت مظلوم

- بهرام پس از اینکه متوجه خیانت وزیرش می‌شود، به قصر باز می‌گردد و «راست روشن» را به جایگاه می‌خواند و مورد بازخواست قرار می‌دهد. همچنین از مردمی که از وزیر ستم دیده‌اند، می‌خواهد که داستان خویش را بگویند. هفت مظلوم با بیان داستان خویش گناهکاری و ظلم راست روشن را آشکار می‌کنند. داستان رنج و ستمی که هفت مظلوم متحمل شده‌اند و ظلمی که وزیر بر رعیت وارد کرده است، بهرام را دچار ناراحتی و غم عظیمی می‌کند و تصمیم می‌گیرد با غهای خرم و گوهرهایی که وزیر به زور از مردم گرفته بود را به آنها بازگرداند و وزیر را به خاطر نیرنگ و مکری که در کار ملک و ملت انجام داده است، به دار می‌آویزد. در همین حین خاقان چین با خبر می‌شود که وزیر مفسد را به دار آویخته و عدالت را بین مردم برقرار کرده است. نامه‌ای برای عذرخواهی به بهرام می‌فرستد و از تصمیم‌ش برابی حمله به ایران اعلام پشیمانی می‌کند.

در اینجا وزیر جلوه‌ای دیگر از سایه در شخصیت بهرام است. عدم آگاهی و شناخت قهرمان از وجود سایه مانعی بزرگ در تکامل

می‌کند و به سمت نجع‌گاه به راه می‌افتد. از دور دودی برخاسته از آتش می‌بیند و با خود می‌اندیشد شاید بتواند از فروزنده آتش مقداری آب طلب کند. او پیرمردی چوبان را می‌بیند که به چراندن گوسفندان مشغول است. پیرمرد بهرام را داخل خیمه می‌برد. بهرام در آنجا سگی را آویخته از درخت می‌بیند. رفتار پیرمرد با سگ را دور از جوانمردی می‌داند، دست از غذا می‌کشد و علت دار زدن سگ را جویا می‌شود. چوبان می‌گوید که سگ روزگاری بهترین نگهبان گله‌اش بوده و به او اعتماد کامل داشته است. پس از مدتی متوجه می‌شود که گوسفندان یکی یکی کم می‌شوند. چندین بار از گناه سگ صرف‌نظر می‌کند تا اینکه همه گوسفندان از بین می‌روند. روزی رفتار سگ را زیر نظر می‌گیرد و متوجه می‌شود که او در ازای جفت‌گیری با ماده گرگی هر روز گوسفندی را می‌دزد و پیشکش می‌کند. چوبان وقتی خیانت را از جانب یک آشنا می‌بیند، سگ را به سزای اعمالش می‌رساند.

بلند شدن دود نیز مانند گور و دنبال کردن آن، می‌تواند نشانگر ندای دعوت و آغازگری مرحله «خویشتن» باشد. چون در اینجا نقش «فرزانه»‌ای را ایفا می‌کند که موجب می‌شود کهن الگوی «جادوگر» در بهرام بروز کند، تا به گونه‌ای ناخودآگاه از واقعیت‌هایی باخبر شود که به شیوه‌ای شگفت‌آور در خودآگاهش هیچ اطلاعی از آنها نداشته است. او که قبل از وزیر خود اعتماد کامل داشته با شنیدن این داستان شکش نسبت به خیانت وزیر برانگیخته می‌شود و او را مسئول نقص، کاستی و نابسامانی‌های کشورش

سریازان پر اشک می‌شود و در جلو غار صاف می‌بنندند. ناگهان ندایی از درون غار شنیده می‌شود که بهرام برای همیشه در غار خواهد ماند. مادر بهرام در جست‌وجوی پرسش ناله و فغان می‌کند. سرانجام از یافتن بهرام نا امید می‌شود، با شنیدن صدای هاتف مهر از بهرام بر می‌دارد و تاج و تخت بهرام را به وارثانش می‌سپارد.

دیدن دویاره گور در اینجا می‌تواند ندای آغازگری برای شروع سفری جدید باشد که قهرمان را فرا می‌خواند. بهرام در این مرحله با یکپارچه شدن کهن الگوی «فرزانه» و «لوده» وارد غار می‌شود و خود را به خداوند می‌سپارد. او با این رها کردن بنیادی و ورود به شادی و آسودگی به «لوده خردمند» مبدل می‌شود.

با ورود به غار سفری دیگر را آغاز می‌کند و این سفر او پایانی ندارد و یک سفر مارپیچ و هزارلا است. با ورود به غار، در این سفر مارپیچ، بار دیگر کهن الگوی «معصوم» در شخصیت قهرمان بیدار می‌شود، اما این بار در سطحی بالاتر و به این ترتیب این چرخه کیهانی ادامه می‌یابد.

بحث و نتیجه‌گیری

تضاد زندگی مدرن این است که در حالی که به شیوه‌هایی زندگی می‌کنیم که تا کنون زندگی نشده است و در نتیجه هر روز جهان خود را از نو می‌آفرینیم، اغلب کارهای ما تهی و بی‌ریشه به نظر می‌رسند. داستان‌های حماسی همچون «هفت پیکر» ژرف و جاودانه هستند، این حکایت‌ها معنای ماهوی انسان بودن را به ما می‌آموزند و می‌تواند الگویی برای تضاد زندگی

یافتن کهن الگوی «حاکم» به حساب می‌آمد. بنابراین، او با از میان برداشتن وزیر و پذیرفتن سایه خویش به کهن الگوی «حاکم» در سطح سوم دست می‌یابد و با یکپارچه کردن دو کهن الگوی ساحر و حکمران قلمرو و حکومت خود را دگرگون می‌کند و جهان بیرون را همانند دنیای درونش، به نظم و سامان می‌رساند.

۴-۲. تبدیل گنبدها به آتشگاه

بهرام مودان را فرا می‌خواند و دستور می‌دهد که گنبدها را به آتشگاه تبدیل کنند تا در آنجا مراسمی برای شکرگذاری از خداوند انجام شود.

بهرام در اینجا با بروز کهن الگوی «جادوگر» در سطح سوم، گنبدها را به آتشگاه تبدیل می‌کند تا با انجام مناسک «راهی برای تمرکز توجه بر دگرگونی دلخواه و رها کردن واقعیت پیشین و استقبال از واقعیت جدید و مطلوب» بهره ببرد (پیرسون، ۱۳۹۳: ۳۵۶). بنابراین او می‌کوشد تا با انجام این مناسک روح خود را برای رها کردن حکومت و همچنین مردم جامعه‌اش برای اتحاد بیشتر آماده کند.

۴-۳. فرجام کار بهرام و ناپدید شدن او در غار بهرام روزی به شکار می‌رود، باری دیگر گوری چابک و تیز پا توجه او را به خود جلب می‌کند، گور داخل غاری می‌شود و او به دنبال گور پا به غار می‌گذارد. سپاهیان بهرام به انتظار شاه می‌نشینند، اما بهرام از داخل غار بیرون نمی‌آید. سپاهیان نگران می‌شوند و وارد غار می‌شوند، اما در آنجا به جز عنکبوت‌ها و مگس‌ها چیزی نمی‌یابند. دیدگان

بنیادی زیستن در اجتماع دست می‌یابد. در این بخش نتیجه جفت شدن دو کهن‌الگوی «معصوم» و «یتیم»، امنیت و جفت شدن دو کهن‌الگوی «جنگجو» و «حامی»، مسئولیت‌پذیری را در شخصیت قهرمان به ارمغان می‌آورد.

قهرمان در مرحله سفر «جان» با ورود به آرمان شهر گنبدهای هفت‌گانه عشق را از بانوان فرزانه هر گنبد می‌آموزد و آنیمای گریزی‌ای خویش را به خوبی می‌شناسد. او در قالب قهرمان هر قصه، سفری پرمعنا را تجربه می‌کند و بخشی دیگر از کهن‌الگوها (جست‌وجوگر، عاشق، ویرانگر، آفریننده) را ارتقا می‌بخشد. قهرمان به کمک این چهار کهن‌الگو در آرمان شهر گنبدهای هفت‌گانه، جهان درونی خود را می‌کاود، خواسته‌هایش را روشن می‌کند و عناصر سایه را با روانش در هم می‌آمیزد و جنبه زنانه و مردانه خود را متعادل می‌سازد و با مفهوم ژرف و والا آن کسی که هست به صلح می‌رسد. در این مرحله، نتیجه جفت شدن دو کهن‌الگوی «جوینده» و «عاشق» دستیابی به هویت است و یکپارچگی دو کهن‌الگوی «ویرانگر» و «آفریننده» اصالت را برای بهرام به ارمغان می‌آورد.

قهرمان در مرحله «خویشتن» با تکامل چهار کهن‌الگوی «لوده»، «فرزانه»، «حاکم» و «ساحر» جهان بیرون را نیز همانند جهان درون خویش به آرامش و نظم و عدالت می‌رساند و به کمک کهن‌الگوی «فرزانه» حقیقت خیانت وزیرش، راست روشن را درمی‌یابد و به حقوق هفت مظلوم آسیب‌دیده رسیدگی می‌کند. سپس با یاریگری کهن‌الگوی «ساحر» واقعیت‌های تازه

انسان معاصر باشد تا ناشناخته‌های سفر خویش را بشناسد و هرچه برای رویارویی با اژدهاهای خود، کشف گنج و بازگشت به منظور دگرگونی قلمروی پادشاهی لازم دارد، بیابد.

در این پژوهش به این نتیجه رسیدیم که سفر قهرمانی این داستان کاملاً مطابق با الگوی سه‌گانه پیرسون (خود، جان و خویشتن) است که قهرمان این داستان، یعنی بهرام این مراحل را با راهنمایی کهن‌الگوهای دوازده‌گانه به طور کامل پشت سر می‌گذارد و در نهایت به رهایی و آزادی دست می‌یابد.

در ابتدا به نظر می‌رسید که مهم‌ترین هدف سفر بهرام، دستیابی به الگوی درستی از یک حاکم تکامل یافته باشد که بتواند به درستی بر ایران زمین حکومت کند، اما در پایان سفر با اینکه به حاکمی تکامل یافته تبدیل شده است، حاکمیت را رها می‌کند و پا به درون غار می‌گذارد و به رهایی و آزادی دست می‌یابد. سفر به درون غار یادآور مارپیچی بودن و بی‌نهایت بودن سفر یک قهرمان است.

قهرمان در مرحله سفر «خود» با قرار گرفتن در آزمون‌هایی نظیر ریودن تاج از میان دو شیر، خشکسالی، داستان کنیزک با بهرام و لشکرکشی خاقان چین، چهار کهن‌الگوی «معصوم»، «یتیم»، «جنگجو» و «حامی» را به یاری می‌کشد و قدم در مسیر تکامل حاکمیت خود برمی‌دارد و به چهار ویژگی مهم این سفر یعنی خوش‌بینی بنیادی، توان متحده شدن با دیگران برای پشتیبانی، شجاعت جنگیدن برای خود و دیگران و مراقبت و حمایت از خود و دیگران و بر روی هم به مهارت‌های

- پیرسون، کارول و هیو.کی.مار (۱۳۹۴). *زندگی برازنده من*. ترجمه کاوه نیری. تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.
- جانسون، رابرت الکس (۱۳۹۶). *زندگی نزیستهات را زندگی کن*. ترجمه سیمین موحد. چاپ پازدهم. تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.
- (۱۳۹۵). *سایهات را مالک شو*. مترجم: سیمین موحد. چاپ ششم. تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.
- رابرتсон، رایین (۱۳۹۳). *یونگ‌شناسی کابردی*. مترجم: ساره گلزاری. چاپ دوم. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگی.
- ریتا. ال. اتکینسون و دیگران (۱۳۹۰). *زمینه روان‌شناسی هیلگارد*. مترجمان: محمد تقی براهنی و دیگران. چاپ پانزدهم. تهران: رشد.
- شاملو، سعید (۱۳۹۵). *مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت*. تهران: رشد.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۶). *هفت پیکر: تصحیح و شرح*: بهروز ثروتیان. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- یاوری، حورا (۱۳۸۷). *روانکاوی و ادبیات*. تهران: سخن.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۲۷۶). *چهار صورت مثالی*. ترجمه پروین فرامرزی. چاپ دوم. مشهد: آستان قدس رضوی.
- (۱۳۹۶). *ناخودآگاهی جمعی و کهن الکو*. مترجم: فرناز گنجی و محمد باقر اسماعیلپور. تهران: جامی.

می‌آفریند و واقعیت‌های کهنه را دگرگون می‌سازد. او گنبدها را که جایگاهی برای لذات زمینی است به آتشکده و محلی برای ستایش معبد آسمانی تبدیل می‌کند. در این مرحله جفت شدن دو کهن الکوی «ساحر» و «حاکمان» و یکپارچگی دو کهن الکوی «دلک» و «فرزانه» بهرام را به قدرت و آزادی می‌رساند.

در این سفر غالب‌ترین کهن الکو در شخصیت بهرام، کهن الکوی «جست‌وجوگر» است که از آغاز تا انتهای سفر همراه او بوده و به دفعات مکرر بروز یافته است. پس از جست-جوگر به ترتیب «جنگجو»، «حامی و حاکم»، «ویرانگر و آفرینشگر»، «فرزانه و عاشق»، «دلک»، «معصوم و یتیم» و «ساحر» کهن الکوهای غالب در شخصیت بهرام هستند.

منابع

- آدسون، پاتریشیا (۱۳۹۵). *بیداری قهرمانان درون*. مترجم: سیمین موحد. چاپ چهارم. تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.
- استوارت، ویلیام (۱۳۸۶). *دانشنامه معارف مشاوره*. مترجم: شکوه نوابی نژاد. تهران: نشر علم.
- اسنودن، روت (۱۳۸۷). *خودآموز یونگ*. ترجمه نورالدین رحمانیان. تهران: آشیان.
- بری، مایکل (۱۳۹۴). *تفسیر مایکل بری بر هفت پیکر نظامی*. ترجمه جلال علوی‌نیا. تهران: نشر نی.
- پیرسون، کارول اس. (۱۳۹۳). *بیداری قهرمان درون*. ترجمه فرناز فرود. تهران: کلک آزادگان.